

جایگاه عدالت شاهد و راه‌های احراز آن در دعاوی با تاکید بر جرح و تعدیل

اسماء هلیسانی*^۱، سیداحمد میرحسینی^۲، مجتبی الهیان^۳

۱. کارشناس ارشد فقه و حقوق پردیس قم، دانشگاه تهران

۲ و ۳. استادیار گروه فقه و حقوق پردیس قم، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۱۶؛ تاریخ تصویب: ۹۱/۱/۲۸)

چکیده

"شهادت"، از جمله مهم‌ترین دلایلی است که قانونگذار برای اثبات دعوا برشمرده و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. شاهد مهم‌ترین رکن شهادت است. از آنجا که شهادت در موارد زیادی برای اثبات یا رد دعاوی استفاده می‌شود، لازم است شاهد دارای شرایطی باشد که یکی از اساسی‌ترین شرایط شاهد عدالت اوست. "عدالت" عبارت است از: حالتی درونی و ملکه‌ای که باعث خودداری فرد از ارتکاب، گناهان کبیره و عدم اصرار بر گناهان صغیره می‌شود. عدالت شاهد باید توسط دادگاه احراز شود و راه احراز آن از طریق علم قاضی است. در صورتی که عدالت از آن راه احراز نشود، دو شاهد عادل باید او را تعدیل و یا موارد جرح وی را مطرح نمایند. اگر در این دو صورت، عدالت شاهد بر دادگاه محرز نشود، از طریق "استفاضه" و "شیاع" می‌توان به عدالت شهود پی برد. پس از طی این مراحل، قاضی با توجه به احراز یا عدم احراز عدالت در شهود، رأی قطعی را صادر می‌کند.

واژگان کلیدی

عدالت، شاهد، تعدیل، جرح، شیاع.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

شهادت، یکی از دلایل اثبات دعوا در محاکم قضایی است. "عدالت" از مهم‌ترین شرایطی است که در فقه و حقوق برای شاهد در نظر گرفته شده است. اگر این ویژگی در شاهد موجود باشد و برای قاضی به اثبات برسد، روند دادرسی به درستی پیش رفته و حکم داده شده بر مبنای آن دارای خطای کم‌تری است و افراد ذی حق به حقوق خویش دست می‌یابند. دین مبین اسلام، به عنوان کامل‌ترین دین به امر شهادت افراد عادل توجه ویژه‌ای داشته و آیات قرآن نیز بر این مهم تصریح دارد؛ چنان‌که موضوع شهادت عادل، موضوع اصلی آیه ۲ سوره طلاق است: «وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ؛ دو نفر مسلمان عادل را گواه گیرید.» از این آیه نکات مهم زیر برداشت می‌شود که عبارتند از:

۱. شهادت از جمله مبانی و دلایل پذیرش یا رد دعوا است؛

۲. عدالت از الزامات شاهد بوده که تأیید کننده صحت گفتار وی است.

از همین رو لازم است برای عدالت شاهد تعریفی ارائه شود که بدین وسیله عدالت در شهود قابل ارزیابی باشد تا طبق آن افراد عادل، از غیر عادل شناخته شوند. بدین ترتیب، با انتخاب و تشخیص شهود عادل، از صدور حکم ناعادلانه و نادرست تا حد زیادی جلوگیری می‌شود و احتمال وارد آمدن ضرر و زیان ناشی از حکم ناعادلانه به افراد، بسیار کاهش می‌یابد.

اهمیت فراوان عدالت در شهود و عملکرد قانونگذار، موجب این سؤال اساسی می‌شود که راه‌های رسیدن به عدالت شاهد چیست و چگونه قاضی می‌تواند به عدالت وی پی برده و طبق آن رأی صادر کند. این تحقیق سعی دارد به مطالعه و بررسی اقوال و نظرات فقها در این خصوص پرداخته و به مهم‌ترین راه‌های احراز عدالت در شاهد که در فقه و بالتبع آن در قانون مورد توجه است، بپردازد.

تعریف عدالت

"عدالت"، در لغت به معنای "استوا" یعنی رعایت تساوی یا در معنای «استقامت»، یعنی اعتدال و راستی است. ابن فارس در بیان مفهوم این واژه آورده است: «العدلُ حکم

بالاستواء و العداله هی المساواه؛ عدل حکم کردن از روی اعتدال و راستی است و عدالت عبارت از رعایت برابری و تساوی است.» لغت‌دانان مفهوم لغوی عدالت را نقطه مقابل ظلم قرار داده‌اند (کرکی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۳۷۲؛ ابن منظور، بی تا، ج ۴، ص ۲۸۳۸ و همدانی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۲۴۶). در ادامه به تبیین مفهوم اصطلاحی عدالت منظر فقها پرداخته می‌شود. عدالت، در اصطلاح فقها نقطه مقابل "فسق" است. از مجموعه اقوالی که در باب عدالت وجود دارد، نظر مشهور فقهای بعد از علامه حلی، کامل‌ترین و بهترین قول در عدالت است که در آن، تعریف عدالت به این صورت تعبیر شده است: «ملکه و حالت باطنی است که باعث استقامت و اجتناب فعلی از گناهان کبیره و عدم اصرار بر گناهان صغیره در فرد می‌شود» (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۲ و سبحانی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۲۷). نکته مذکور، از ظاهر روایات موجود در این باب مشخص و مؤید همین مطلب است. از جمله روایاتی که مؤید این تعبیر از عدالت هستند، می‌توان به صحیح ابن ابی یعفر اشاره کرد. وی از امام صادق (ع) سؤال کرد که چگونه عدالت کسی را برای قبول شهادتش تشخیص دهیم؟ امام در پاسخ فرمودند: «أَنْ يَعْرِفُوهُ بِالسِّتْرِ وَالْعِفَافِ، وَ... وَ يَعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ...؛ وی کسی است که با ستر و ننگه داشتن خود شناخته می‌شود... همچنین باید او را به خودداری از گناهان کبیره‌ای که خداوند برای آن‌ها وعده آتش داده است، بشناسند...» (حرعاملی، بی تا، ج ۱۸، ص ۲۸۸). در ادامه تحقیق حاضر به بررسی طرق احراز عدالت شاهد پرداخته می‌شود.

علم قاضی

راه اول در احراز عدالت شاهد، «علم قاضی» است. قاضی، اگر امام معصوم باشد، به دلیل وجود عصمت ایشان از ارتکاب گناه و نیز دور بودن از تهمت، در احراز عدالت شهود مطلقاً به علم خود عمل می‌کند و علم او مانع اشتباهش می‌شود. اگر قاضی، غیر از امام معصوم باشد، بر مبنای نظر مشهور فقها، او هم می‌تواند بر مبنای علم خود نظر دهد. قول ضعیفی نیز وجود دارد که برخی معتقدند غیر از امام، قاضی مطلقاً نمی‌تواند به علم خود عمل کند. ابن ادریس معتقد است که در حق الناس قاضی می‌تواند به

علمش عمل کند و در حق الله نمی‌تواند. ابن جنید عکس نظر ایشان را دارد. اقوال دیگری نیز در این زمینه مطرح شده است؛ ولی صحیح‌ترین و شایع‌ترین آن‌ها جواز قضاوت حاکم، مطلقاً، بر مبنای علم خودش می‌باشد که دلایل آن عبارتند از:

اولاً: علم حاکم از شهودی که سخن آن‌ها برای او ظن‌آور است؛ قوی‌تر می‌باشد.

ثانیاً: به خاطر ادله‌ای که بر حکم کردن حاکم، با وجود وصفی که متعلق به علم اوست؛ دلالت دارند. مثل این سخن خداوند که فرمود: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا؛ دست زن و مرد سارق را قطع کنید» (مائده: ۳۸). این آیه خطاب به قضات است که اگر قاضی به وصف، علم پیدا کرد؛ به آن عمل کند؛ زیرا علم از حکم هم قوی‌تر است. در مورد حدود و غیر آن هم در صورتی که خود حاکم به موضوع علم پیدا کرد، شایسته است به علم خود عمل کند (جبل عاملی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۳۸۳). مقصود از علم حاکم، در این جا «علم خاص» است. این علم عبارت از آگاهی قطعی و صد در صد به مورد و حال شهود است. بنابراین، در صورتی که عدالت شاهد برای حاکم محرز باشد به تعدیل شهود نیست؛ حتی اگر طرف دیگر دعوا (منکر) هم از قاضی درخواست تعدیل شهود را داشته باشد، خواسته وی مسموع نمی‌باشد (محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۷۶). قاضی بعد از این که از طریق علم خویش به عدالت شهود پی برد، طبق آن می‌تواند حکم کند؛ چرا که علم قاضی برای خودش حجت است.

تعدیل^۱ و جرح^۲ شهود

چنانچه عدالت شهود اقامه شده توسط مدعی،^۱ به وسیله علم قاضی احراز نشود، نوبت به

۱. تعدیل که آن را تزکیه نیز می‌نامند، به معنای ظهور و مشخص نمودن عدالت شاهد است. مدعی برای اثبات و مشخص نمودن عدالت شهود خود، دو شاهد عادل می‌آورد که به عدالت شهود گواهی دهند و به این دو نفر معدل یا مزکی می‌گویند.

۲. در قانون آیین دادرسی کیفری ذیل ماده ۱۶۸، در تعریف جرح این چنین آورده است: «جرح عبارت است از: ادعای فقدان یکی از شرایطی که قانون برای شاهد مقرر کرده است و از ناحیه طرفین دعوا صورت می‌گیرد». بر این اساس، به کسی که شاهد را جرح می‌کند جارج می‌گویند.

تعدیل شهود توسط مدعی می‌رسد. در این جا که اگر مدعی علیه (منکر) نیز جرحی از شهود داشته باشد، می‌تواند مطرح کند تا برای قاضی عدالت یا عدم عدالت شهود محرز شود.

درخواست جرح و تعدیل

در این مرحله، قاضی از مدعی، تزکیه شهود و روشن کردن عدالت آنان را تقاضا دارد. مدعی نیز باید شهود خود را تزکیه نماید. در صورت عدم توانایی مدعی در تزکیه شهود، اگر وی تحقیق از شهود را به عهده قاضی بیندازد، بر قاضی واجب نیست که آن را بپذیرد؛ ولی اگر قاضی این کار را بپذیرد، بهتر است. از سوی دیگر، در صورتی که قاضی از منکر، جرح شاهدان مدعی را بخواهد و او هم نتواند آنان را جرح کند؛ باز هم تحقیق از این مسأله بر قاضی واجب نیست و قاضی طبق شهادت شهود حکم می‌کند (خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷۹). پس از درخواست قاضی از منکر جهت جرح شهود مدعی، در صورتی که منکر اظهار کند که از شهود جرحی دارم؛ ولی همان لحظه جرح خود را بیان نکرده و از قاضی مطالبه مهلت نماید؛ قاضی می‌تواند به او سه روز مهلت دهد تا جرح خود را بیان کند. اگر پس از گذشت سه روز نتواند جرح خود را مطرح کرده یا شاهدان جرح را حاضر کند، پس از درخواست مدعی، قاضی حکم را صادر می‌کند (محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۸۵). در قانون آ.د.م. جمهوری اسلامی ایران برای جرح مهلت بیش‌تری تعیین شده است. طبق تبصره ماده ۲۳۴ ق. آ. د. م: «در صورتی که طرف دعوا برای جرح گواه از دادگاه استمهال نماید، دادگاه حداکثر به مدت یک هفته مهلت خواهد داد در این صورت، مدعی علیه فرصت بیش‌تری پیدا می‌کند که جارح یا دلایل جرح خود را حاضر نماید». در صورتی که شهود تعدیل، به عدالت شاهدان مدعی شهادت دهند و این شهود توسط منکر یا از راهی دیگر جرح نشده و بر عدالتشان خدشه‌ای وارد نشود؛ قاضی به عدالت آنان

۱. مدعی کسی است که اگر خصومت را رها کند دعوا پایان می‌یابد و یا به گفته برخی کسی است که قول وی مخالف اصل یا مخالف ظاهر حال و بر امری پوشیده است. مفهوم منکر نیز به کسی اطلاق می‌شود که در مقابل مدعی قرار دارد (گیلانی، ابوالقاسم (میرزای قمی)، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۳۶۳).

حکم می‌کند. در صورتی که قاضی بر فسق آن‌ها مطلع گردد، شهود کنار گذاشته می‌شوند و بر دعوای مدعی و منکر هیچ اثری نخواهند داشت؛ همان‌طور که اگر قاضی از طریق علمش به فسق آن‌ها پی ببرد، شهود فاسق کنار گذاشته می‌شوند. اگر باز هم عدالت شهود بر او مشخص نشد، در مورد آن‌ها تحقیق و تفحص بیش‌تری صورت می‌گیرد (نجفی، بی تا، ج ۴۰، ص ۱۱۰).

تقاضای حبس منکر

برخی از فقها معتقدند که حبس منکر جایز است تا مدعی در این زمان بتواند شهودی را برای تعدیل دو شاهد خویش اقامه کند و عادل بودن شهود بر قاضی روشن شود. گروهی دیگر از فقها معتقدند که حبس منکر جایز نیست (طوسی، ۱۴۲۸، ج ۵، ص ۴۴۵). امام خمینی (ره) نیز می‌فرماید: «اقوا عدم حبس منکر است، حتی مطالبه کفیل از او نیز جایز نیست. همچنین جایز نیست که از او مال مورد دعوا را مطالبه کرده و یا از منکر چیزی دیگری به عنوان رهن مطالبه کند (خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۳۷۹). از نظر نگارنده برای حبس منکر دلیلی وجود ندارد و مدعی می‌تواند با مطالبه زمان از دادگاه برای تعدیل شهود خود، شهود تعدیل را در دادگاه حاضر نماید تا شهود مورد نظر را تزکیه نمایند و در این زمان، منکر نیز آزاد باشد.

تعداد و جنسیت شهود جرح و تعدیل

تعداد شهود در هر دعوایی مشخص است. «جرح» و «تعدیل» نیز در زمره حقوق الناسی است که برای اثبات آن تعداد شهود باید دو مرد باشند که به عدالت یا عدم عدالت شهود شهادت دهند (بهجت، ۱۴۲۶، ج ۵، ص ۲۲۶ و طوسی، ۱۴۰۸، ص ۲۱۱). سپس از طرف قاضی بررسی لازم در مورد دعوای مطروحه انجام می‌شود. پس، اگر یک نفر شهادت دهد، شهادت او پذیرفته نیست و برای تعدیل یا جرح کفایت نمی‌کند؛ زیرا جرح و تعدیل نیز یکی از احکام است و احکام فقط با شهادت دو نفر عادل ثابت می‌شوند (طوسی، ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۲۱۸ و فیض کاشانی، بی تا، ج ۳، ص ۲۹۰).

در مورد جنسیت شهود نیز باید گفت: بعضی از دعوای فقط با شهادت مردان ثابت

می‌شود و بعضی دیگر به صورت منضم؛ یعنی زنان هم می‌توانند در کنار مردان شهادت دهند. تعدیل شاهد نیز از مواردی است که فقط با شهادت مردان قابل اثبات است. دربند الف ماده ۲۳۰ ق. آ. د. م آمده است: «اصل طلاق و اقسام آن و رجوع طلاق و نیز دعاوی غیر مالی، از قبیل مسلمان بودن، بلوغ، جرح و تعدیل، عفو از قصاص، وکالت و وصیت با دوگواهی مرد است».

جرح و تعدیل پنهانی شاهد

بهتر است که بررسی ویژگی‌های شاهد به طور پنهانی صورت گیرد و شاهد از وجود «مزکی» آگاه نشود. دلیل این امر آن است که اگر شاهد به صورت پنهانی تزکیه شود، مزکی از تهمت و افترا به دور خواهد ماند. در صورتی که تزکیه در حضور شاهد یا با اطلاع وی انجام گردد، ممکن است مزکی، یا حتی «جارج» به دلیل ترس یا حیا از او یا هر عامل دیگری از بیان حقایق خودداری کنند (سبحانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۸۱). علاوه بر آن، شیخ طوسی هم می‌فرماید: «دلیل دیگر برای این که باید مسأله از شهود مخفی بماند، احترام نهادن به خود شاهد است، تا باعث رسوایی یا هتک حرمت او نشود (طوسی، ۱۴۲۸، ج ۵، ص ۴۶۰).

جرح و تعدیل مطلق یا مفسر

پس از این که مزکی و جارج برای ایراد جرح یا تعدیل خود وارد دادگاه شدند؛ باید دید که برای این کار باید به صورت مطلق، شاهد را جرح یا تعدیل کنند یا این که باید برای بیان مقصود خود، سبب جرح یا تعدیل را هم به صورت مفصل بیان نمایند. در این قسمت، به تشریح چگونگی بیان جرح و تعدیل پرداخته می‌شود.

اطلاق یا تفسیر بر مبنای فقه

در این باب فقها نظراتی را مطرح کرده‌اند:

۱) برخی از فقها معتقدند که جرح و تعدیل - هر دو - باید به صورت مفصل و با تفسیر بیان شوند؛ زیرا اختلاف در اسباب فسق، موجب اختلاف در اسباب عدالت نیز شده است. پس، اگر اختلاف، مثلاً در تعداد گناهان کبیره باشد، باعث می‌شود برخی عملی را

گناه کبیره بدانند و ارتکاب آن را باعث از بین رفتن عدالت بشمرند و دیگران تعداد دیگری را گناه کبیره تلقی کنند. پس، مزکی ممکن است شاهد را با علم به این که عملی که او انجام داده است، باعث از بین رفتن عدالتش نبوده، تزکیه کند؛ ولی حاکم همان عمل را گناه کبیره دانسته که عدالت وی را از بین می‌برد. بنابراین قول، باید هم در جرح و هم در تعدیل سبب به صورت مفصل بیان شود که این دیدگاه بنا بر دلایلی که در پایان این قسمت خواهد آمد؛ قول ضعیفی است.

۲) عده دیگری از علما قائلند که هم در جرح و هم در تعدیل، اطلاق کفایت می‌کند (حلی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۴۵). دلیل این گروه آن است که معدل و جارج، هر دو حتماً به سبب جرح یا تعدیل عالم هستند و اگر عالم به اسباب نباشند، نمی‌توانند نظری بدهند. این قول زمانی قابل طرح است که جارج و مزکی یا مقلد، حاکم یا قاضی مجتهد باشند یا در اسباب جرح و تعدیل هم نظر باشند و در صورتی که آنان خود مجتهد باشند، اجتهاد آنها با اجتهاد حاکم موافق باشد (جبل عاملی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۴۰۷). مرحوم صاحب جواهر نیز بسنده کردن به اطلاق در جرح و تعدیل را پذیرفته‌اند (نجفی، بی تا، ج ۴۰، ص ۱۱۰).

۳) نظر دیگر، نظر علامه حلی است که ایشان می‌فرمایند: در تعدیل تفسیر لازم است؛ ولی در جرح به تفسیر و بیان سبب نیاز نیست. قول ایشان، قولی ضعیف است (حلی، ۱۴۲۳، ج ۸، ص ۴۴۲).

۴) قول دیگری نیز از سوی برخی فقها مطرح شده که طبق آن، در جرح و تعدیل، اطلاق کافی است. البته تفاوتی که این دیدگاه با نظر دسته دوم فقها دارد، آن است که این دسته از فقها شرطی را در اطلاق جرح و تعدیل قرار داده‌اند. شرط مذکور آن است که مزکی و جارج باید به اسباب جرح و تعدیل آگاه باشند؛ در غیر این صورت باید در جرح و تعدیل خود سبب را ذکر نمایند. این قول نیز قول ضعیفی است (حلی، ۱۴۲۱، ص ۲۳۴).

۵) نظر مشهور فقها در تزکیه شاهد این است که بیان عدالت وی به صورت مطلق و بدون ذکر سبب کافی است و مزکی باید با شاهد آشنایی قدیمی و دیرینه‌ای داشته و از باطن وی آگاه باشد. این اطلاع می‌تواند از طریق معاشرت و همنشینی، همسایگی و معامله با او بوده و یا از طرق دیگر از باطن او آگاه شده باشد. دلیل آن که در تزکیه باید مزکی، با

شاهد معرفت باطنی و آشنایی دیرینه و طولانی داشته باشد؛ این است که غالباً چنین اخباری بدون آشنایی قدیمی به دست نمی‌آیند؛ ولی شاید بتوان گفت مزکی با کیاست، حسن نظر، دقت و موشکافی زیاد در حال و اوضاع شاهد می‌تواند در مدت زمان کوتاهی هم به احوال وی شناخت پیدا کند و به آشنایی قدیمی نیز چندان اعتباری نباشد (جبل عاملی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۴۰۵).

بنابراین، در باب تزکیه شهود بر مبنای قول مشهور، همین که مزکی از احوالات شاهد خبر داشته و او را بشناسد و رفتار و اعمال خلاف عدالتی از وی سراغ نداشته باشد، می‌تواند به طور مطلق و بدون ذکر دلیل و تفسیر، شاهد را تزکیه نموده و به عدالت وی شهادت دهد.

در باب جرح نیز بر مبنای نظر مشهور فقها باید گفت: جرح فقط با تفسیر ثابت می‌شود و به صورت مطلق کافی نیست (طوسی، ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۲۲۰ و طبرسی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۵۱۷). دلیل قائلین این نظر آن است که شاید جرح جارح ظنی بوده باشد و از روی خطا شاهدان را جرح کرده باشد. در مذاهب و عقاید مختلف هم چیزهایی که باعث فسق می‌شوند، فراوان هستند. پس، به ناچار باید جارح مورد جرح خود را به صورت مفصل بیان کند تا قاضی طبق اجتهاد خویش عمل کند (طباطبایی، ۱۴۲۹، ج ۹، ص ۲۰۷).

دلایل قول مشهور برای استدلال به اطلاق یا تفصیل و اشکالات وارد

۱) عدالت تنها با انجام دادن واجبات و ترک نمودن محرمات محقق می‌شود که ذکر تمام آن‌ها موجب زحمت و سختی برای معدل است. پس، چاره‌ای جز اجمال نیست بر این که معدل بدین صورت اظهار دارد که شاهد را در مدت زمان طولانی زیر نظر داشتم و دیدم که در انجام دادن واجبات و ترک محرمات مواظبت می‌نمود. بنابراین، در صورتی که تفصیل در بیان عدالت و تزکیه شاهد واجب دانسته شود، باعث تعطیل شدن احکام می‌گردد. در باب جرح نیز زیاد بودن تفصیل لازم نیست بلکه اگر جارح تنها یک معصیت انجام شده توسط شاهد را هم بیان کند برای جرح وی کافی است (مقدس اردبیلی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۷۶).

پاسخی که می‌توان برای این دلیل بیان کرد، آن است که همین که معدل می‌گوید: من

در طی معاشرت طولانی با وی بر مواظبت او بر انجام دادن واجبات و ترک محرمات اطلاع یافتیم و او مرتکب خلاف مروت هم نمی‌شد؛ همین سخن وی نیز تفصیل در عدالت بوده و مستلزم تحمل زحمت و سختی برای معدل است و نباید در بیان عدالت، برای معدل سختی حاصل شود؛ زیرا در تعدیل شاهد، اصل بر تفصیل نیست.

۲) ممکن است جرح جارح ناشی از ظن خطایی و اشتباه و فراموشی باشد. اشکالی که بر این دلیل وارد می‌شود، آن است که این مسأله، یعنی احتمال خطا و فراموشی در جرح و تعدیل مشترک است و شاید حکم به انجام دادن واجبات و ترک محرمات هم از روی خطا و اشتباه و فراموشی بوده باشد. پس، این دلیل نیز دلیل قابل قبولی نیست.

۳) در مذاهب مختلف، موجبات و مصادیق فسق مختلف است. پس، باید در جرح تفصیل داده شود. سپس باید قاضی به اجتهاد خویش عمل کند.

اشکالی که در این مسأله وجود دارد، آن است که اختلاف در اسباب فسق، باعث اختلاف در اسباب عدالت نیز می‌شود؛ مثلاً اختلاف در تعداد گناهان کبیره؛ همان طور که ارتکاب برخی از این گناهان باعث فسق در فرد می‌شود. در بعضی دیگر، اگر در ارتکاب آن‌ها اصرار صورت نگیرد، موجب زوال عدالت و به وجود آمدن فسق نمی‌شود. بنابراین، مزکی طبق مذهب و عقیده خود، با علم به این که عملی که شاهد انجام داده، بر عدالت وی خدشه‌ای وارد نساخته است، او را تزکیه می‌کند؛ در حالی که نزد حاکم و طبق نظر و عقیده وی، همان عمل از بین برنده عدالت است.

نتیجه‌ای که از دلایل مذکور گرفته می‌شود، آن است که اگر سبب تفصیل در جرح باشد، احتمال اشتباه و فراموشی در جرح وجود دارد. همچنین اختلاف علما در اسباب فسق است که اموری مشترک بین جرح و تعدیل هستند. پس، نظر مشهور، نظری کامل و تمام نیست (سبحانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۸۳).

از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) ظاهراً اطلاق در جرح و تعدیل کافی است و در صورتی که جارح و مزکی به اسباب فسق آگاه بوده و بدانند عقیده و مذهب آن‌ها با قاضی مشترک است؛ می‌توانند به طور مطلق شهادت دهند و شهادت آنان به این صورت کافی

است، مگر این که بین آن‌ها با حاکم اختلاف مذهب وجود داشته باشد که در این صورت، برای شهادت خود باید سبب جرح یا تعدیل را نیز ذکر نمایند. (خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۳۷۹). در نتیجه مبحث پیش گفته باید گفت: قول صحیح در این باب، آن است که اگر دو طرف (جارج و معدل)، به سبب جرح یا تعدیل، کاملاً آگاه باشند و دلایل جرح یا تعدیل برای آن‌ها روشن باشد، و همین که آن را به صورت مطلق بیان کنند؛ کافی است و به تفصیل و بیان علت در بیان جرح یا تعدیل نیازی نیست.

چگونگی لفظ در تعدیل و جرح

در این باب چند نظر وجود دارد:

۱) برخی از فقها، طبق نظر شیخ طوسی معتقدند که اگر معدل بگوید: «او عادل است»؛ همین برای تعدیل شاهد کافی است. دلیل آنان سخن خداوند متعال در قرآن است که می‌فرماید: «وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ؛ دو مرد عادل را گواه گیرید» (طلاق: ۲).

۲) نظر دوم آن است که به عبارت «او عادل است»؛ «به نفع من و به ضرر من» هم بیفزاید؛ یعنی بگوید: «چه مسأله به نفع من باشد و چه به ضرر من؛ او عادل است» و اگر تنها بگوید: «او عادل است»؛ عدالت وی را در همه حالات نمی‌رساند؛ بلکه فقط اثبات یک وصف در جمله است. پس، به اضافه کردن چیزی نیاز است که احتمالات متعدد را از بین ببرد؛ اما با این جمله که چه مسأله به نفع من باشد و چه به ضرر من باشد، وی عادل است؛ می‌توان به عدالت شاهد در تمام جهات پی برد (جبل عاملی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۴۰۸).

۳) مورد سوم نظر برخی از فقهاست که معتقدند به عبارت «او عادل است»؛ یکی از دو گزینه «به نفع من باشد یا به ضرر من» و یا لفظ «مقبول الشهادة» اضافه شود؛ زیرا اگر به تنهایی گفته شود که او عادل است؛ شاید وی مقبول الشهادة نباشد؛ مثل فرد پرهیزکار غافل که ممکن است عادل باشد؛ ولی به علت غافل بودنش، شهادت وی پذیرفته نیست. این نظر اکثر علمای متأخر است (مکی عاملی، ۱۴۱۷، ص ۴۰۹). بنابراین، اگر مزکی بگوید: «شاهد عادل و مقبول الشهادة است»؛ برای احراز عدالت شاهد کافی بوده و قاضی آن را مبنای رأی خود قرار می‌دهد (مجلسی، ۱۴۰۰، ص ۱۹۶).

به دو نظر آخر، چنین اشکالی وارد است: عدالت، خود قضیه‌ای عام است و نمی‌توان آن را توصیف کرد، مگر این که بگوییم: عدالت، مراقبت فرد برای انجام دادن واجبات و ترک محرمات است. در هر حال، اگر فردی در یک جنبه عادل باشد و در جوانب دیگر عادل نباشد؛ و در مورد او گفته شود که او چه به نفع من و چه به ضرر من باشد، عادل است؛ این گفته، عدالت را به صورت مطلق ثابت نمی‌کند؛ مثل این که کسی بگوید: فلان فرد، چه مسأله به نفع من باشد و چه به ضرر من، صادق است. این گفته هم صداقت وی را در همه حال نمی‌رساند. در صورتی که وصف «مقبول الشهاده» نیز آورده شود، خود این وصف به تنهایی بسنده می‌کند و به آوردن لفظ عدالت نیازی نیست؛ چون عدالت «اخص» از آن است و وجود آن، مستلزم وجود «اعم» است و با وجود اعم، به وجود اخص که لفظ عدالت است نیازی نیست؛ همان طور که اگر اعم وجود نداشته باشد، اخص هم وجود ندارد (جبل عاملی، ۱۳۸۶، ص ۴۰۹). اقوا این است که بسنده کردن به این نظر که گفته شود او مقبول الشهاده است؛ کافی است و عدالت فرد را می‌رساند و اضافه نمودن لفظ عدالت بر آن نیز به جهت تأکید مطلب است (طباطبایی، ۱۴۲۹، ج ۹، ص ۲۷۱).

حضرت امام خمینی (ره) معتقدند که جرح و تعدیل با هر لفظی که باشد بر شهادت بر آن دلالت کرده و کافی است و شرط نیست که در تعدیل حتماً معدل بگوید: فلانی مقبول الشهاده است؛ یا بگوید: در مورد من این دو مقبول الشهاده هستند و در جرح نیز نیازی نیست که نقطه مقابل آن را بگوید؛ مثلاً بگوید که فلانی برای من مقبول الشهاده نیست (خمینی، بی تا، ص ۳۷۹). به نظر می‌رسد اقوا آن است که گفته شود: شهادت به جرح و تعدیل شهود به صورت مطلق کافی است. لفظ خاصی نیز در آن مطرح نبوده و همین که جرح یا مزکی به طور مطلق شهود را جرح یا تعدیل نمایند، برای قاضی کافی است.

اطلاق یا تفسیر بر مبنای قانون

طبق ماده ۱۷۰ ق. آ. د. ک: «در اثبات جرح یا تعدیل شاهد، ذکر اسباب آن لازم نیست؛ بلکه گواهی مطلق به تعدیل یا جرح کفایت می‌کند.» مقصود از «اسباب جرح و تعدیل» که در قانون آمده؛ شرایطی است که طبق قانون اگر شاهد آن‌ها را دارا باشد؛ «تعدیل» و اگر

فاقد آن شرایط باشد، «جرح» می‌شود. اسباب جرح و تعدیل در دعاوی باید بیان شوند و دو طرف دعوا می‌بایست دلایل جرح یا تعدیل خود را بیان نمایند. اگر چه براساس قانون، ذکر اسباب نیازی نیست؛ برای رسیدگی به دعوا اسباب هم بیان می‌شوند. همچنین شاهد باید اظهار کند که به وجود اسباب عدالت یا فسق، علم و آگاهی داشته و فقط از روی ظاهر شهود را جرح یا تعدیل نکند. مزکی باید شاهد را از راه درست و عقلی تعدیل کند، نه آن که از روی ظاهر؛ مثلاً به خاطر داشتن ظاهری خوب و موجه، به عدالتش پی برده باشد. همچنین جارج باید به اسباب جرح یقین کامل داشته باشد و اگر در مورد کسی احتمال جرح بدهد یا در جرحش شبهه‌ای باشد، شهادت وی پذیرفته نیست (زراعت و حاجی زاده، ۱۳۸۸، ص ۳۲۷).

قانون نیز در باب نحوه جرح و تعدیل شهود، از نظر مشهور فقها پیروی کرده و در ماده مذکور، جرح و تعدیل را به صورت مطلق و بدون ذکر سبب و تفسیر کافی می‌داند. اگر چه در قانون این امر مطرح شده است؛ در محاکم از معدل و جارج دلایل جرح یا تعدیل را سوال می‌کنند که در این جا میان نص قانون و نحوه عمل به آن مغایرت دیده می‌شود.

مستند شهادت به جرح

مستند شهادت به جرح و آنچه در شهادت به جرح معتبر است؛ دو امر می‌باشد:
 (۱) از طریق دیدن: مشاهده در این مورد باید به علم منجر شود. جرح شهود زمانی میسر است که جارج، خود عملی را که باعث از بین رفتن عدالت شاهد باشد، از وی مشاهده کرده باشد.

(۲) از طریق شنیدن: شنیدن در مرحله اول باید به صورت متواتر باشد؛ به گونه‌ای که افراد زیادی، انجام دادن کار یا کارهایی را که موجب زوال عدالت و بروز فسق در فرد می‌شود؛ نقل کرده باشند، یا نقل کنند. (طوسی، ۱۴۲۸، ج ۵، ص ۱۱۰). در مرحله بعد، شیاع یا استفاضه‌ای که موجب علم باشد، کافی است (اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۳۴۶). اگر در بین مردم، عدم عدالت شهود شایع شده باشد، یا آنها را به انجام دادن اعمال منافی عدالت بشناسند، چه از طریق تواتر باشد یا غیر آن؛ در صورتی که از آن خبر برای انسان قطع حاصل شود؛ می‌توان به آن اعتماد کرد (نجفی، بی تا، ج ۴۰، ص ۱۲۴). فقها معتقدند که

نمی‌توان به خبر واحد؛ حتی به خبری که از ۱۱ نفر رسیده باشد اعتماد کرد؛ زیرا با خبر آن‌ها برای انسان یقین حاصل نمی‌شود و باید خبر در حدی باشد که برای انسان یقین آور باشد (محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۷۷).

در تعریف «استفاضه» یا «خبر مستفیض» که «شیاع» نیز خوانده می‌شود، باید گفت: خبری است که از نظر موقعیت و عدد مخبرین، از واحد بیش‌تر است؛ ولی به حد تواتر نمی‌رسد. اگر خبر مخبرین به حد تواتر برسد، در این صورت برای انسان علم حاصل می‌شود؛ ولی اگر خبر به حد علم نرسد؛ در عین حال، در حد استفاضه باشد، این خبر نیز در میان مردم منتشر شده و تقریباً علم آور باشد؛ در جواز جرح، طبق این خبر، دو نظر وارد شده است:

۱) برخی معتقدند که چون این خبر ظن آور است و در حد علم نیست، به آن دلیل این که خداوند پیروی از ظن را نهی کرده است؛ نباید به این خبر اعتنا کرد.

۲) برخی دیگر قائلند اگر خبر در حد استفاضه بود، می‌توان به آن اعتماد کرد؛ زیرا استفاضه از جهت ایجاد علم و اطمینانی که برای انسان حاصل می‌کند، حتی بالاتر از بیننده‌ای است که خودش مورد را دیده و شهادتش را قبول می‌کنیم؛ یعنی اگر علم از طریق شهادت شاهد حاصل شود، آن‌ها دو نفر هستند؛ ولی مخبرین در خبر مستفیض، چندین نفرند که می‌توان گفت: به طریق اولی خبر آنان پذیرفته است. با وجود این دلیل و با توجه به نظر اکثر فقها، در جرح شرط است که خبر به حد علم برسد و بدون دست یافتن به آن جرح صحیح نیست. این نظر اولی است (جبل عاملی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۴۱۳). بنابراین، ضابطه در شهادت به جرح علم است و این علم، از طریق مشاهده و یا از طریق شنیدن به نحو شیاع و خبر مستفیض برای انسان حاصل می‌شود.

زمان جرح گواه

«زمان جرح گواه» هم یکی از مواردی است که در قانون آیین دادرسی کیفری به چگونگی آن تصریح شده است. بر مبنای ماده ۱۶۹ ق. آ. د. ک: «جرح شاهد باید قبل از ادای شهادت به عمل آید، مگر این‌که موجبات جرح پس از شهادت معلوم شود و در هر حال،

دادگاه موظف است به موضوع جرح رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید.» بنابراین، رعایت این موعده؛ یعنی جرح قبل از شهادت، برای دادگاه که به رسیدگی به آن مکلف است؛ اثر چندانی ندارد؛ زیرا در صورتی که رسیدگی به مورد جرح از وظایف و تکالیف دادگاه باشد، هر زمان که جرحی مطرح شود، دادگاه مکلف است آن را بررسی کرده و در مورد آن تصمیم‌گیری کند (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۹۱). ممکن است منظور قانون‌گذار از قرار دادن بیان ادعای جرح قبل از ادای شهادت، این باشد که به دلیل احکام مخصوصی که در جرح وجود دارد، باید جرح قبل از شهادت لحاظ شود؛ اما اگر جرح، بعد از ادای شهادت، صورت گیرد؛ می‌توان به آن به عنوان به دست آوردن شرایط قانونی رسیدگی کرد (زراعت و حاجی زاده، ۱۳۸۸، ص ۳۳۳). همچنین است در صورتی که جرحی از شاهدان صورت نگرفته و دادگاه نیز جرحی از آن‌ها نداشته باشد. اگر پس از صدور حکم شهود جرح شوند؛ نتیجه به قرار زیر است:

طبق ماده ۲۳۴ ق. آ. د. م: «... چنانچه پس از صدور رأی برای دادگاه معلوم شود که قبل از ادای گواهی، جهات جرح وجود داشته؛ ولی بر دادگاه مخفی مانده و رأی صادره هم مستند بر آن گواهی بوده، مورد از موارد نقض می‌باشد و چنانچه جهات جرح بعد از صدور رأی حادث شده باشد، مؤثر در اعتبار رأی دادگاه نخواهد بود...». «نقض رأی» با توجه به ماده ۳۲۶ ق. آ. د. م منتفی شده است. پس، اگر بتوان از حکم صادره شده وخواهی یا تجدیدنظر یا فرجام نمود؛ مرجع شکایت از حکم، شهادت شاهد یاد شده را نادیده گرفته و حکم را صادر می‌نماید؛ ولی اگر نتوان از حکم شکایت کرد و حکم قطعی شده باشد، ممکن است، بتوان آن را از مصادیق «به دست آمدن اسناد و مدارک» دانست و جرح را از مصادیقی که در بند ۷ م ۴۲۶ ق. آ. د. م آمده است، از جهات اعاده دادرسی به حساب آورد (شمس، ۱۳۸۹، ص ۱۵۷).

۱. بند ۷ م ۴۲۶ ق. آ. د. م: «پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت در خواست کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یاد شده در جریان دادرسی مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است.»

اختلاف شهود جرح و تعدیل

در جریان بررسی دعوا، ممکن است میان مزکی و جارج اختلاف به وجود آید. برای این که مشخص شود در این اختلاف قول کدام یک مقدم می‌شود، به بررسی اختلافات خواهیم پرداخت:

اختلاف مزکی و جارج بر دو قسم است:

۱) گاهی منشأ اختلاف در این است که یک طرف از مسأله‌ای مطلع است که دیگری از آن مطلع نیست؛ ولی طرف مطلع، دیگری را در آنچه به آن شهادت داده است، تکذیب نمی‌کند و فقط می‌گوید: «من چیزی دیده‌ام که شما ندیده‌ای».

۲) گاهی نیز اختلاف بدین صورت است که هر دو طرف یکدیگر را در گفته‌های خود تکذیب می‌کنند و معتقدند که مسأله غیر از آن است که طرف مقابل به آن شهادت می‌دهد و دیگری را تکذیب می‌کنند.

محقق حلی از مورد اول به «اختلاف» و از مورد دوم به «تعارض» یاد کرده است (محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۷۷).

شیخ طوسی معتقد است که وقتی دو نفر به جرح شهادت دهند و دو نفر دیگر شهود را تعدیل کنند؛ برحاکم واجب است که حکم را متوقف نماید؛ زیرا در صورت تعارض، اگر هیچ کدام بر دیگری ترجیحی نداشته باشد؛ هر دو ساقط می‌شوند (إذا تعارضتا تساقطا) و حکم متوقف می‌گردد (طوسی ۱۴۲۲، ج ۶، ص ۲۱۹). مرحوم محقق هم معتقد است که اگر بین شهود در جرح و تعدیل اختلاف باشد، جرح مقدم می‌شود؛ زیرا جرح، شهادت بر چیزی است که از دید دیگران مخفی است و شهود تعدیل هم از آن بی اطلاع هستند. پس، اگر شاهدان در جرح و تعدیل با هم تعارض داشتند، طبق نظر مرحوم شیخ حکم متوقف می‌شود؛ ولی بهتر آن است که بر مبنای جرح عمل شود (محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۷۷). دلیل مقدم شدن جرح بر تعدیل آن است که کسی که شاهد را جرح می‌کند، از حالات او بیش تر اطلاع داشته که او را جرح کرده است؛ زیرا همیشه طاعات انسان‌ها مشخص شده و گناهان آن‌ها پوشیده است. پس، کسی که بر عدالت شاهد شهادت می‌دهد، به ظاهر او شهادت داده که گناهی از وی سر نزده است؛ ولی کسی که او را جرح می‌کند، بر باطن

حال وی هم آگاهی یافته است و بر ارتکاب گناهی از شاهد اطلاع یافته که معدل بر آن مطلع نشده است (طوسی، ۱۴۲۸، ج ۵، ص ۴۶۱). بنابراین، در صورتی که قول جارح و مزکی با یکدیگر تعارض داشته باشد، جرح بر تزکیه مقدم می‌شود و باید طبق شهادت جارح، بر عدم عدالت شهود مدعی، رأی صادر گردد.

وضعیت شهادتی که یک بار تعدیل شده است

در این جا سؤالی مطرح می‌شود که آیا در مورد شهادتی که از وی در چند دعوا برای شهادت دعوت شده است، باید برای هر دعوا، تعدیل شود یا تعدیل وی در دعاوی قبلی کافی است؟

در پاسخ باید گفت: تعدیل شهادتی که در دعوایی تعدیل شده است؛ برای دعاوی بعدی نیاز نیست؛ زیرا ملکه عدالت حالتی نیست که به وجود آید و از بین برود و باز به وجود آید؛ بلکه وجود عدالت قبلی در وی استصحاب می‌گردد؛ مگر این که تغییر حالتی در وی عارض شده باشد (زراعت و حاجی زاده، ۱۳۸۸، ص ۳۳۲).

شیاع یا استفاضه

«شیاع» یا «استفاضه» نیز یکی از دلایلی است که برای احراز عدالت شاهد به آن استناد می‌کنند. شیاع یعنی اخبار عده زیادی از افراد که قبلاً شرایط شاهد در مورد آن‌ها احراز نشده، نسبت به مسأله‌ای؛ به طوری که احتمال خلاف واقع بودن این اخبار را به حد صفر رساند. در واقع آن قدر فرد در بین مردم به عدالت مشهور باشد که بتوان گفت: در مورد وی شیاع وجود دارد و وی به عدالت معروف گشته باشد. در مورد شیاع لازم نیست که گویندگان شرایط شاهد را دارا باشند وگرنه اگر این گویندگان شرایط شاهد را داشته باشند، دو نفر آن‌ها برای اثبات عدالت شهود کافی است و دیگر به شیاع نیازی نیست. باید گفت: شیاع یا استفاضه به عنوان یکی از دلایل مستقل اثبات دعوا در فقه می‌باشد. این دلیل عمومیت نداشته و فقط در برخی از موارد قابل پذیرش و استثنا است که علاوه بر عدالت شهود، در مواردی چون ولایت قاضی، نسب، مالکیت مطلق، موت، نکاح، وقف و عتق کاربرد دارد (محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۷۰).

شیاع، بر خلاف شایعه، غالباً مفید علم است که مبنای آن نیز درست است و باید گفت: جامعه‌ای که افراد خوب و صالح، که در گفته‌های خود دقت لازم را می‌نمایند، در آن زیاد هستند؛ این راه قابل استفاده است؛ ولی اگر جامعه‌ای جو متشنجی پیدا کرده و روابط افراد تحت تأثیر سانسور و تقیه باشد، دیگر این راه قابل استفاده نخواهد بود و شیاع دلیل قابل قبول و قابل استفاده‌ای نیست. در واقع شیاع و استفاضه در این جامعه معنای اصلی خود را از دست می‌دهد و برای اثبات فسق به کار می‌رود؛ نه برای اثبات عدالت. بنابراین، در استفاضه باید افراد و قائلین تعداد زیادی باشند و به اندازه‌ای برسند که احتمال خلاف در گفتارشان وجود نداشته باشد و از سوی دیگر در آن جامعه روابط افراد بر مبنای تقیه و سانسور نباشد (دیانی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۷).

صاحب جواهر در باب شیاع می‌فرماید: «الاستفاضه التي تُسمى بالشیاع الذي يحصل غالباً منه سُكون النفس وإطمئنانها بمضمونه خصوصاً قبل حصول مقتضى الشك هي السيرة المُشتهرة الجارية؛ استفاضه که شیاع نیز نامیده می‌شود، آن است که از طریق آن غالباً قبل از حاصل شدن مقتضای شک، اطمینان خاطر و آرامش نفس پیدا می‌شود و این امر سیره مشهوری است که در جریان است.» همچنین ایشان می‌فرمایند در استفاضه‌ای که برای عدالت شاهد مطرح می‌شود، بر خلاف جرح، غلبه ظن نیز کافی است که این ظن نیز از طریق معاشرت و همنشینی قدیمی شاهد و مزکی امکان پذیر است (نجفی، بی تا، ج ۴۱، ص ۱۲۴). بنابراین، استفاضه، از جمله راه‌هایی است که قاضی با استناد به آن، از عدالت یا فسق شهود آگاهی می‌یابد. این آگاهی از طریق استفاضه برای قاضی در حد علم قطعی اعتبار دارد و برای وی اطمینان آور است (مکی عاملی، بی تا، ج ۱، ص ۲۲۲).

تزکیه مدعی علیه

از دیگر راه‌های احراز عدالت شهود را می‌توان "تزکیه" وی توسط مدعی علیه دانست؛ یعنی اگر منکر دعوا، عدالت شاهد را تأیید نماید؛ این تزکیه در واقع به منزله اقرار است و معنای آن این است که مدعی علیه به این قضاوت راضی است. البته در این مورد، برخی تردید کرده‌اند و این مسأله مورد پذیرش همه فقها نیست؛ به این دلیل که تزکیه شاهد

توسط منکر دعوا، اعم از رضایت و اقرار به صحت قضاوت است. بنابراین، چون فقط برخی از فقها به این نظر قائلند؛ نمی‌توان آن را راه متقن و قابل اطمینانی دانست و در اکثر موارد فقط به سه مورد اول توجه می‌شود (موسوی اردبیلی، ۱۴۰۸، ص ۳۱۷).

چگونگی رأی قاضی بعد از شهادت شهود

وقتی مدعی بینه خویش را اقامه کرد، سه صورت برای وی قابل تصور است:
 اول: اگر قاضی از فسق شهود مطلع شود، یا به فقدان برخی از شرایط معتبر در شاهد در آن‌ها مطمئن گردد؛ در این صورت، شهادت آن‌ها پذیرفته نمی‌شود.
 دوم: اگر قاضی بر عدالت شهود و این که آنان جامع تمام شرایط شهادت هستند مطلع شد؛ در این صورت، شهادتشان قبول می‌شود و به نفع مدعی حکم داده می‌شود.
 سوم: اگر حال شهود از جهت عدالت و یا جامع شرایط شهادت بودن برای قاضی مجهول باشد، در این صورت، قاضی در قبول شهادت آن‌ها و حکم دادن توقف کرده به جست‌وجو و تحقیق از حال آن‌ها می‌پردازد و پس از این که بر احوال آن‌ها آگاهی یافت، طبق تحقیقات خود، یا شهادت آنان را می‌پذیرد، یا آن را رد می‌کند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷، ص ۱۶۲).

نتیجه

- مساله "شهادت" یکی از مهم‌ترین دلایلی است که در دعاوی مورد استفاده واقع می‌شود و شاهد نیز از اصلی‌ترین پایه‌های آن است. شخص شاهد باید دارای شرایط و ویژگی‌هایی باشد تا شهادت‌ش توسط دادگاه استماع گردد. از جمله این شرایط، "عدالت" وی می‌باشد. عدالت شاهد یکی از شروط بسیار مهم وی در شهادت است و عادل بودن شاهد در پیشبرد روند دادرسی کمک بسیار بزرگی به حساب می‌آید.
 - نظر به این که شهادت غیرعادل پذیرفته نمی‌شود، باید عدالت شاهد، قبل از شهادت وی احراز گردد. برای احراز این عدالت نیز راه‌هایی وجود دارد که به ترتیب اولویت، علم قاضی، تعدیل و جرح، شیاع و استفاضه می‌باشند.
 - اولین قدم در راه اثبات عدالت شاهد، توسط قاضی و با علم وی صورت می‌گیرد.

وقتی شهود جهت ادای شهادت معرفی می‌گردند، اگر قاضی عدالت آن‌ها را شناخت و با علم خویش به عدالت آن‌ها پی برد، شهادت آن‌ها را می‌پذیرد.

- اگر قاضی به عدالت شهود از طریق علم خویش دست نیابد، از مدعی می‌خواهد برای "تعدیل" شهود خود دو نفر شاهد عادل اقامه نماید و اگر معدلین شهود را تعدیل کنند و منکر نیز از شهود، "جرحی" نداشته باشد؛ شهادت آن‌ها قبول می‌گردد.

- بر مبنای قول اقوا، جرح و تعدیل شهود به صورت مطلق کافی است و به بیان دلیل در جرح و یا تفسیر در تعدیل نیازی نیست.

- شیاعی یا "استفاضه‌ای" که موجب علم باشد، از جمله راه‌هایی است که برای احراز عدالت شاهد به آن استناد می‌کنند. در صورتیکه شهود به عدالت مشهور باشند و عده زیادی از مردم آن‌ها را عادل بدانند؛ به طوری که احتمال خلاف واقع بودن آن و خبر عدم عدالت آن‌ها به صفر برسد؛ می‌توان به آن اطمینان کرد و شهود را عادل دانست.

- سه مورد پیش گفته که راه‌های پذیرفته شده‌ای در احراز عدالت شاهد هستند؛ یک راه دیگر وجود دارد که برخی از علما آن را پذیرفته و برخی نیز در آن تردید کرده‌اند؛ و آن این است که عدالت شاهد از طریق "تزکیه"ی مدعی علیه (منکر) ثابت شود.



منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (بی تا)، *لسان العرب*، ج ۴، بی‌جا: دارالمعارف.
۲. اصفهانی، محمد بن حسن (فاضل هندی) (۱۴۱۶ق)، *کشف الثام و الابهام عن قواعد الاحکام*، ج ۱۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳. بهجت، محمد تقی (۱۴۲۶ق)، *جامع المسائل*، ج ۵، قم: دفتر آیه الله بهجت.
۴. جبل عاملی، زین الدین بن علی (۱۳۸۶)، *شرح اللمعه*، ج ۵، (علی شیروانی و محمد مسعود عباسی)، قم: دارالعلم.
۵. _____ (۱۴۱۳)، *مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام*، ج ۱۴، قم: مؤسسه معارف اسلامی.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا)، *وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعة*، ج ۱۸، تهران: مکتبه الاسلامیه.
۷. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۳ق)، *مختلف الشيعه في احکام الشريعة*، ج ۸، قم: بوستان کتاب.
۸. _____ (۱۴۲۱ق)، *تهذيب الوصول الى علم الاصول*، لندن: مؤسسه امام علی (علیه السلام).
۹. حلی، مقداد بن عبد الله سیوری (۱۴۰۴ق)، *التنقيح الرائع لمختصر الشرائع*، ج ۴، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۰. خمینی، روح الله (۱۳۸۴)، *قانون مدنی و فتاوی امام خمینی (ره)*، ج ۲، تحقیق عبدالله کیانی، تهران: بی نا. *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
۱۱. _____ (بی تا)، *تحریر الوسیله*، ج ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱۲. دیانی، عبدالرسول (۱۳۸۶)، *ادله اثبات دعوی در امور مدنی و کیفری*، تهران: تدریس.
۱۳. زراعت، عباس، حاجی زاده، حمید رضا (۱۳۸۸)، *ادله اثبات دعوا*، کاشان: قانون مدار.

۱۴. سبحانی، جعفر (۱۳۷۶)، *نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الاسلامیه الغراء*، ج ۱، قم: مؤسسه الامام الصادق (علیه السلام).
۱۵. طباطبایی، سیدعلی (۱۴۲۹ق)، *ریاض المسائل فی بیان الاحکام با لدلائل*، ج ۹، بیروت: دارالهادی.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۰ق)، *المؤتلف من المختلف بین ائمه سلف*، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۸ق)، *المسبوط فی فقه الامامیه*، ج ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۸. _____ (۱۴۲۲ق)، *کتاب الخلاف*، ج ۶، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۹. طوسی، محمد بن علی (۱۴۰۸ق)، *الوسیله الی نیل الفضیله*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۰. فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۷ق)، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله القضاء و الشهادات*، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام).
۲۱. فیض کاشانی، محمد محسن (بی تا)، *مفاتیح الشرائع*، ج ۳، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۲۲. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹)، *کلیات حقوق*، تهران: انتشار.
۲۳. کرکی، علی بن حسین (۱۴۰۸ق)، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لا حياء التراث.
۲۴. گیلانی، ابوالقاسم (میرزای قمی) (۱۴۲۷ق)، *رسائل المیرزا القمی*، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۵. مجلسی، محمد تقی (۱۴۰۰ق)، *یک دوره کامل فقه فارسی*، تهران: فراهانی.
۲۶. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۳ق)، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، ج ۴، بیروت: دارالاضواء.
۲۷. مقدس اردبیلی، احمد (۱۴۱۷ق)، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، ج ۱۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

۲۸. مکی عاملی، شمس‌الدین محمد (شهید اول) (بی‌تا)، *القواعد والفوائد*، ج ۱، قم: مفید.
۲۹. _____ (۱۴۱۷ ق)، *دروس الشرعیه فی فقه الامامیه*، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۰. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (۱۴۰۸ ق)، *فقه القضا*، قم: مکتبه امیرالمؤمنین.
۳۱. نجفی، محمدحسن (بی‌تا)، *جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام*، ج ۴۰، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۳۲. همدانی، احمد بن فارس (۱۴۱۱ ق)، *مقاییس اللغه*، ج ۵، بیروت: دارالجمیل.

